

حصار در قرن ۱۹ میلادی

سیف‌الله ملّاجان

حصار کهن شهر آریانا، هم‌زاد سمرقند و بخارا و مرو و بلخ بوده، سرنوشت آن از سپیده‌دم تاریخ با سرنوشت مردم تاجیک گره خورده است. این کهن دیار، یکی از مُلک‌های مهم و رارود محسوب گشته، در گذر تاریخ به دلیل داشتن جایگاه استراتژی استراتژیک [سوق‌الجیشی؛ راهبردی] و امکانات اقتصادی در تعیین خطّ سیاسی بیشتر خاندان‌های حکمران منطقه، نقش مؤثر بازیده است. نام این خطّه‌ی زرخیز، در آثار جغرافی و تاریخی همیشه یکجا با کانون‌های اصلی فرهنگ و تمدن ایرانی ذکر گردیده است. از جمله در زمان حمله‌ی عرب و حکومت خاندان سامانی بر اهمیت این سرزمین افزوده می‌شود.

اما نقش حصار از عهد تیموریان به بعد در سرنوشت و رارود بیشتر گردیده، پیرامون حیات سیاسی و اقتصادی هر قرن آن می‌توان ده‌ها جلد کتاب را تدوین نمود. سبب افزودن اهمیت حصار را آکادمیسین بارتولد در آن می‌بیند که پس از خرابی بلخ توسط مغول‌ها، نیاز به ایجاد یک مرکزی در منطقه احساس گشت و این خلاء را محض [فقط] حصار پُر نمود. نقش حصار در جغرافی سیاسی و اقتصادی تاجیکستان معاصر نیز انکارناشدنیست. خشت-خشت این مرز، راوی وقایع تلخ و شیرینی است که طی ادوار گوناگون بر آن حادث شده است.

هرچند جهان متمدن امروزی آغاز دگرگونی‌های سیاسی و فرهنگی خود را از قرن ۱۶، یعنی زمان «احیاء» می‌داند، این مبدأ تاریخی برای روسیه از عصر ۱۸ شروع گردیده، برای ایران و و رارود قرن ۱۹ آغاز تحولات سرنوشت ساز بود. هر دو کشور هم دستخوش بازی‌های سیاسی گردیده، از جانب استعمار انگلستان و روسیه بلعیده شدند. در ردیف دیگر مضافات و رارود در قرن ۱۹، حصار نیز فراز و نشیب زیادی را پس سر کرد که در این گفتار مهمترین حوادث این قرن تذکر داده می‌شود.

ابتدای قرن ۱۹ میلادی، قلمروی ورارود میان سه حکومت بخارا، خوقند و خیوه تقسیم گشته بود که همیشه درگیر جنگ های خانوادگی بودند. رقابت و نزاع های شدید، بیشتر میان امارت بخارا و خانی خوقند جریان داشت. پس از فوت امیر شاه مراد، که از دودمان منغیت بود، پسرش امیر حیدر (۱۸۰۰-۱۸۲۶) به جای پدر نشست. او هم زمان با خوقند و خیوه وارد جنگ شده، بعضی پیروزی ها به دست آورد، ولی اوضاع سیاسی کشور همانا تباہ بود. خاندان منغیت که در ابتدای عصر ۱۹، از حکومت آن ۵۰ سال سپری می گشت، موقع مهم حصار را درک می کرد و در قرن گذشته هم به حصار توجه خاص ظاهر می کرد.

حاکمان حصار هر زمانی که قدرت مرکزی را ضعیف می دیدند، دعوای استقلال می کردند. دومین نماینده خاندان منغیت؛ دانیال (۱۷۵۸-۱۷۸۵)، جد امیر حیدر در ابتدای سال های ۶۰ عصر ۱۸ به حصار لشکر کشیده، آن را تصرف نمود و عموی خویش را بر حکومت آن ناحیه گماشت (۱). امیر حیدر نیز رسم خانوادگی خویش، یعنی لشکرکشی به مضافات سرکش کشور را تازه کرده، سال ۱۸۰۱ از بخارا به حصار لشکر می کشد و به نوشته ی محمد حکیم خان مؤرخ «تمام آن ولایت را فرو گرفته، حاکم آنجا الله بیردی تاز را که سر به هیچ صاحب دولتی فرود نمی آورد، به چندین خواری سر از تن پاک ساخت» (۲). حکومت حصار به سید بی اتالیق که از قبیله ی یوز بود، واگذار شد و امیر برای مستحکم ساختن حکومت خود با دختر سید بی ازدواج می کند. حاکم حصار برای امیر پیشکش های سزاوار نموده، در صورت ضروری نیروی حربی هم اعزام می داشت، اما در امور داخلی اساساً صاحب اختیار بود (۳). از جمله در پخش [سرکوب] آشوب ختای- قپچاقها که سال های ۱۸۲۱-۱۸۲۵ امارت بخارا را ناآرام ساخت، حاکم حصار نقش کلیدی بازیید. عموماً حاکمان حصار برای فرو نشاندن بسیاری از تظاهرات مردمی در قرن ۱۹ نقش ژاندارم را بازیده اند و یکی از ویژگی های این منطقه تمایلات مرکز شتابی [مرکز گرابی] آن می باشد.

در عهد امیر نصرالله (۱۸۲۶-۱۸۶۰) که خون آشامترین نماینده ی سلسله ی منغیت بوده، با لقب «امیر قصاب» معروف است، مبارزه میان امارت بخارا و خوقند و خیوه بیشتر گردید. می توان گفت که تمام حوادث دیگر در لابلای جنگ های بین هم دیگری قدرت های متخاصم صورت می پذیرفت. در لشکرکشی های او به خوقند سال های ۱۸۴۱ و ۱۸۴۲ صوفی دیوان بیگی ابن سید بی، حاکم حصار که به جای پدر نشسته بود، فعالانه

اشتراک نمود. صوفی دیوان‌بیگی هم‌چنین در یورش امیر نصرالله به خیوه هم که سال ۱۸۳۴ اتفاق افتاد با ۵۰۰ نفر از سپاهیان خود اشتراک نموده، پیش صفی [جلوداری؛ پیش قراولی] می‌کرد (۴). از درگیری‌های امارت بخارا با رقیبانش استفاده کرده، بعضی ملک‌ها، از جمله شهر سبز دعوای استقلال نمودند و به جنگ‌های طولانی با امارت بخارا گرفتار شدند، ولی صوفی دیوان‌بیگی، که طغای [دایی؛ خال] امیر نصرالله به حساب می‌رفت، با اطاعت رسمی توانست که حصار را از چپاول و غارت حفظ سازد.

وارث صوفی دیوان‌بیگی پسرش عبد‌الکریم پروانه‌چی، تقریباً بین سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۶۹ بر حصار حکومت رانده است. این سال‌ها اوضاع تمام ورارود به هم خورده، نه تنها میان سه قدرت ذکرشده، بلکه بین بیشتر شهر و ناحیه‌های منطقه جنگ و خونریزی ادامه داشت. در یک زمان کوتاه، شهر اوراتپه (استروشن) بیش از پنجاه مرتبه مورد تاراج قرار گرفته، زیاده از ۲۵ حاکم بر آن حکم رانده‌اند. به نوشته‌ی آکادمیسین ب.غ. غفوراف هنگام یکی از جنگ‌های خانوادگی حاکمان منطقه اهالی اوراتپه مرد و زن با پای برهنه نزد سربازان آمده، مثل گدایان ناله کرده، از تنگی حال و اضطراب خود شکایت می‌کردند و یا امیر نصرالله ۳۲ مرتبه به شهر سبز حمله آورده، آن را تصرف کرد و مردم آن را به هزاران بلا گرفتار کرد (۵). این حالت را در دیگر منطقه‌ها، از جمله حصار نیز می‌توان مشاهده کرد.

اگر حصار تابعیت خود را نسبت به بخارا نگاه داشته باشد، پس بیکی‌های کولاب، بلجوان و درواز بنا بر (موقتاً) تابع شدن به خوقند (و ضدیت آن به بخارا) مدتی از امارت بخارا جدا گردیدند. در گذشته‌ی نه چندان دور این ملک‌ها در اطاعت حصار بودند. شاید به همین سبب باشد که در زمان حکومت عبد‌الکریم پروانه‌چی رابطه‌ی حصار با بیکی‌های مذکور تیره گردید. بیک بلجوان و کولاب کتّه خان قطغن حتی به حصار لشکر کشیده، شکست می‌خورد و به دست حصاریان اسیر می‌افتد. مورخان آورده‌اند که پسر کتّه خان مضراب از حاکم حصار تقاضا کرد، که پدرش را به قتل نرساند، ولی مردم رامیت که در اطاعت بیک حصار بوده، مورد تاراج کتّه بیک و غارتگران او قرار گرفته بودند، از بیک قاطعانه قتل او را طلب کردند (۶).

با قتل کتّه خان جنگ‌های داخلی شدت گرفت. میان مضراب خان و بیک درواز اسماعیل خان بر ضد حصار و رامیت اتفاق بسته شد. سال و دیگر جزئیات مربوط به این نزاع و مخاصمه دقیقاً معلوم نیست. اما مورخان در خصوص آتش زدن فیض آباد و

دوشنبه و به قتل رسیدن ده‌ها نفر از اسیران حصار و رامیتی در نزد دیهه‌ی کلته چنار از طرف مضراب خان خبر داده‌اند (۷). در باره‌ی قتل کتّه خان روایت دیگری هم هست که در فیض‌آباد گُشته شدن او را از جانب غور اوغلی نام شخص حکایت می‌کند، ولی این روایت نیز به مضراب اسیر شدن مردمان زیاد وادی حصار را تأیید می‌کند (۸).

پس از درگذشت مضراب خان برادرش سره خان حاکم کولاب و بلجوان گردید. در این میان رابطه‌ی بیک درواز اسماعیل خان و بیک کولاب تیره گردید و اسماعیل خان به کولاب هجوم آورده، آن را غارت کرد (۹). میان بیک حصار عبد‌الکریم و سره خان حتی دوستی و اتحاد برپا گشته، آن‌ها در یکجایی [یکانگی، همراهی]، سپاه بیک درواز را در نزدیکی "آب گرم" شکست دادند. این حادثه‌ها در آستانه‌ی هجوم روس‌ها به ورارود اتفاق افتاده، تصرف این سرزمین را آسان گردانید.

مظفّر (۱۸۶۰-۱۸۸۵) که به جای پدر بر تخت امارت نشسته بود، بعد از یک دو محاربه بی سود بودن مبارزه با روس‌ها را فهمید و امارت بخارا را به اختیار روسیه سپارید. در عوض برباد دادن استقلال خود، از روس‌ها تقاضا کرد که برای دوباره زیر نفوذ آوردن حدودهای شرقی خود که از این وقت «بخارای شرقی» نامیده شدند، او را پشتیبانی کنند. در این مسیر، حصار مهمترین مضافات به حساب می‌رفت. سال ۱۸۶۷ امیر مظفّر با پشتیبانی روس‌ها بایسون و ده نو را ضبط کرده، به حصار روان شد. در مقابل سپاه (نسبتاً) مسلح بخارا حصارها همگی ۴ توپ داشتند، از این رو در کوتاه‌مدت تن به شکست دادند. عبد‌الکریم پروانه‌چی به کولاب پناهنده شد. اتّفاقیان [متحدان] حاکم حصار نیز از میدان کارزار فرار کرده، بیک کولاب و بلجوان سرخان برای شیرین کردن خود، هم پیمان‌ش عبد‌الکریم را به امیر بخارا تسلیم نمود. امیر دستور داد که عبد‌الکریم را با تمام خاندانش در موضع دریند به قتل رسانند. حصار را لشکریان امیر به خرابه‌زار تبدیل داده، بیش از ۵ هزار نفر را به قتل رسانیدند و سپس عازم کولاب و بلجوان گشتند (۱۰). میرزا عبد‌العظیم سامی در اثرش از حاکم حصار رحمان قل خبر داده است. اما معلومات او خیلی مختصر بوده، زمان حکومتش نیز بر حصار چندان دوام نکرد. این شخص از قبیله‌ی منغیت بوده، به حکومت دو صد ساله‌ی یوزها در حصار خاتمه می‌بخشد (۱۱).

عملیات نظامی امیر مظفّر به سمت بخارای شرقی و تسلیم گشتن او به روسیه، یک قسم اشرف و روحانیان را ناراحت ساخت. آنها در اطراف پسر مظفّر عبد‌الملک طوره متحد گشته، مردمان را به غزای مقدّس علیه «کفّار روس» فرا خواندند. حصار مرکز این

مبارزه قرار گرفت. اما نبودن اتحاد و صمیمیت در این مبارزه، آن را ناکام ساخت و روس ها سال ۱۸۷۰ مستقیماً به حصار لشکر کشیده، آن را تصرف کردند و در اختیار امیر بخارا گذاشتند. امیر، یعقوب قوش بیگی نامی را حاکم حصار تعیین کرده، حکومت مضافات‌های بایسون، شیرآباد، دهنو، یورچی، قبادیان، قُرغان تپه، کولاب و بلجوان را هم به قبضه‌ی اختیار او می‌گذارد (۱۲). این خبر را نمی‌توان تصدیق کرد، زیرا کولاب و بلجوان قبل از یورش روس‌ها و بعد از آن هم، ملک‌های جداگانه بوده‌اند. اما مسلم است که قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی بیک حصار بیشتر از بیکی‌های دیگر بخارای شرقی بود.

امیر مظفر جایگاه سیاسی و اهمیت اقتصادی حصار را به اعتبار گرفته، پسر خود عبدالمؤمن را حاکم حصار تعیین می‌نماید و حکومت او بر حصار بیش از ۱۵ سال (۱۸۷۱-۱۸۸۶) ادامه می‌یابد. آکادمیسین غفوراف با تکیه بر گزارش یکی از نظامیان بلند پایه‌ی روس؛ استیکویچ، می‌نویسد که ریگر و قرتاغ دو ملک معمور حصار پس از تابع گشتن آنها به امارت بخارا از چمن زار و باغستان سرسبز و خرم به خرابه‌زار مبدل گردیدند (۱۳). یک افسر بلند رتبه‌ی روس؛ لیلیتال، که سال ۱۸۸۹ از حصار دیدن کرده‌است، می‌نویسد که مردمان حصار روزگاران قدرتمندی عبدالمؤمن را با دهشت یاد آور می‌شوند و می‌گویند که او سببگار سببکار[مسبب؛ باعث در اینجا] شد تا بیشتر زمین‌ها را مردمان رها کرده، سکنه‌ی دهات کاهش یافت، مردمان محلی او را خراب سازنده‌ی این کشور نامیده‌اند. این همچون نمونه و مثنی از خروار پیرامون اوضاع اقتصادی و روزگار مردم این ناحیه در زمان حکومت فرزند امیر بر حصار زرنثار می‌باشد. آخرین و معروفترین حاکم حصار در عصر ۱۹، آستانه قل قوش بیگی می‌باشد که در باره‌ی او معلومات نسبتاً بیشتری موجود است. حکومت آستانه قل، به نوشته‌ی سامی که با او هم‌نیشستی داشته است، غیر از حصار شادمان «تا اقصای ممالک درواز و قراتگین و کولاب» پهن گردیده بود. پدر او وزیر امیر نصرالله بوده، آستانه قل تا بیک حصار تعیین گشتن، در مناصب و وظیفه‌های بلند درباری بخارا فعالیت نموده است. وی سال‌های طولانی و اگر دقیقتر گوئیم سال‌های ۱۸۸۶-۱۹۰۶ در این وظیفه کار و فعالیت نموده است. سال ۱۸۸۷، امیر به او رتبه‌ی اتالیق را ارزانی داشت که با رتبه‌ی ژنرال در روزگار ما برابر می‌باشد.

مورخان و بعضی از سیاحان و عالمان روس هم راجع به ثروت بی‌شمار آستانه قل معلومات داده‌اند. از جمله لیپسکی نام عالم جغرافی‌دان روس سال‌های ۱۸۹۶-۱۸۹۹

حدود امارت بخارا را قدم زده، در خصوص بیک حصار می‌نویسد: «او مشهورترین چهره و ثروتمندترین شخص در تمام قلمروی بخاراست. به غیر از زر و نقره‌ی بی حساب او دارای گله‌ی اسپان و رمه‌ی گوسفندان است که آنها را در حدود محل‌های روس نیز دیدن می‌توان...ملک او حصار از لحاظ استحصال زراعت و دامداری از بهترین هاست...» (۱۴). از روی مشاهده‌ی سیاحان روس، آستانه قل در قلمرو بخارای شرقی یگانه حاکمی بود که می‌توانست نسبت به مجرمان جزای قتل را روا بیند.

گذشته از ثروت هنگفت و بنای زیاد، این بیک حتی در استانبول، مکه و مدینه برای زیرین بناهای خیریه بنیاد نمود. امیر عبدالاحد (۱۸۸۵-۱۹۱۰) نسبت به آستانه قل احترام زیاد داشت و او را «پدر» خطاب می‌کرد. زیرا از میان برادران دعوای مسند امیری، برای به تخت رسیدن این امیر سهم بیک حصار، بزرگ بود. این بیک در رأس یک هیئت بلندپایه به روسیه سفر کرده، از جانب امپراتور روسیه الکساندر سوم پذیرفته می‌شود. او یگانه نفری بود، از میان بیک‌های بخارای شرقی که صاحب نشان مخصوص امپراتور روسیه گردید. آبروی او را استفاده کرده، حتی امیر عبدالاحد می‌خواست که از الکساندر سوم درخواست نماید تا او شهر سمرقند را به امارت باز پس گرداند، ولی بیک حصار احساس نمود که این خواهش امیر اجرا شدنی نیست. از این رو این خواهش امیر را به امپراتور نگفت. از این به بعد در میان امیر و بیک تیرگی پیدا شد.

زندگانی کشاورزان و روستاییان در دوره‌ی آستانه قل بهتر نشد و با هر بهانه‌ای غارت اهالی می‌افزود. در روزنامه‌ی «ترکستانسکی ویدوموستی» سال ۱۹۰۶ یکی از مأموران روس مقاله‌ای چاپ نموده، در آن از جمله از بیمار بودن آستانه قل خبر داده، صحبت خود با مرد سالمند حصاری را آورده است. این ریش سفید حصاری به مأمور روس گفته است: «آستانه قل از خدا نمی‌ترسد. چندان ظلمکار و جبرکار است که همه فقرا دادشان این است: خدا الهی جانش را بگیرد» (۱۵).

نام آستانه قل پس از شورش واسع که سال‌های ۸۰ عصر نوزده، تمام امارت را ناآرام ساخته بود، مشهورتر گردید. برای سرکوب نمودن این آشوب آستانه قل و سپاهیان او نقش حل‌کننده بازیادند.

موافق اخبار سیاحان روس، بیک حصار در قرن ۱۹ عبارت بود از ملک‌ها (املاک‌داری‌ها) ریگر، قرتاغ، دوشنبه، حصار، شورم (کوکتاش)، ایوان، سرآسیا، غازی

ملک، خانقاه، ورزاب، ینگه بازار، فیض آباد، نارک، لقی، رامیت، آزال. دهنو، قرتاغ و ریگر از کلان‌ترین ملک‌های حصار به شمار می‌رفتند. موافق برخی از معلومات حدود بیکی حصار در آخر عصر نوزدهم، ۱۶۸۵۸ کیلومتر مربع را تشکیل داده، نفوس آن تقریباً ۲۰۰ هزار نفر بود. از لحاظ نژادی در بیشتر این املاک تاجیکان زندگی می‌کردند، در بعضی از آن‌ها تاجیکان و ازبک‌ها یکجا زیسته، در بعضی از ملک‌ها، ترک نژادان لقی، دورمن، مرقه و برلاس، حیات کوچی و نیمه کوچی داشتند.

بیشتر ساکنان حصار به زراعتکاری مشغول بوده، گندم، جو، برنج، ارزن، پخته [پنبه]، نخود، کنجد، زغیر و محصولات پالیزی از اساسی‌ترین محصولات مورد کشت حصاریان بود. دامداری نیز خیلی رشد کرده بود. گاو، گوسفند و اسب، از معمولترین حیوانات اهلی به حساب می‌رفتند. به نوشته‌ی یکی از نظامیان روس؛ لیلینتال، اهالی حصار سالانه به مقدار ۲۵۰ هزار تنگه به خزینه‌ی امارت بخارا زکات مال می‌پرداخته‌اند. لوگوفت محقق روس در اثر خود «بخارا زیر حمایت روس» می‌نویسد، که اهالی حصار سالانه مبلغ ۶۰۰ هزار روبل مالیات می‌پرداختند (۱۶).

به سبب نبودن شهرهای خیلی کلان در بیکی حصار، صنعت‌گری کمتر رشد کرده بود و مرکز اساسی استحصالات صنعت‌گری، قرتاغ به شمار می‌رفت. در قرتاغ بیش از سی نامگوی [عنوان] مصنوعات گوناگون استحصال و تولید می‌شد و بافندگی معمولترین صنایع در منطقه بود (۱۷). پس از استیلای روسیه بر ورارود، و ثرو تدریجی سرمایه‌ی این کشور به اقتصاد محلی، مناسبت‌های تجارتی گسترش یافته، تعداد بازارها نیز افزود. در آخر عصر ۱۹ در یاوان، فیض آباد، ینگه بازار، دوشنبه، حصار، قرتاغ، ریگر، دشن‌آباد و سرآسیا بازارها رونق داشتند.

قاضی، مفتی و رئیس حصار را هم امیر مستقیماً تعیین می‌نمود. وظیفه‌ی رئیس در بیکی حصار نظارت بر اجرای دستورات دینی و حدود شریعت بوده، منبع درآمد او از حساب جریمه‌ها تأمین می‌شد. تعداد ارتش یا سپاهیان بیک حصار از ۵۰۰ نفر بیشتر نبود. در هر املاک بیک حصار از ۱۰ تا ۲۰۰ نفر نوکران خدمت می‌کردند. تعداد نوکرها در محل‌ها از وضع املاک و روحیه‌ی مردمان آن بستگی داشت. اگر در ریگر همگی ۴ نوکر باشد، در رامیت ۲۵ و در غازی ملک ۸۰ نفر از نوکران خدمت می‌کردند. نوکران در وصول مالیات نقش پلیس را اجراء می‌کردند و وظیفه‌دار بودند که همیشه با اسب و سلاح خود آماده‌ی خدمت باشند.

مورخان درباری تاجیک از روی سنت دیرین تاریخ نویسی در باره‌ی احوال رعیت حصار و رنج و محرومیت آن کمتر نوشته‌اند، ولی سیاحان و مأموران نظامی روسیه در گزارش‌ها و مقالات خود راجع به ستم و جفا و رشوه‌ستانی بی حد و حدود عمل‌داران [کار گزاران] دولتی خبر داده‌اند. واریگین نام مأمور روس، در این منطقه شاهد یک بحث پُر ماجرا میان چند نفر از مدعیان گردیده‌است. او می‌نویسد که یکی از نمایندگان حاکم که راه‌بلد او بود، به این بحث همراه گشته، همان زمان به نام بیک نامه نوشته درخواست می‌کند که حلّ و فصل این ماجرا را به او سپارند و قول می‌دهد که «برای این کار نه کم از هزار طلب می‌کنم». مأمور روس صحبت خود با این عمل‌دار دولتی را هم آورده است که حقوق ناچیز گرفته، اساساً از حساب تاراج مردم و رشوه‌ستانی عمر به سر می‌برده است (۱۸).

تقسیمات نابرابر زمین و دیگر واسطه‌های استحصال و بیداد و ستم مأموران دولتی و سپاهیان موجب بروز ناراضی‌های [نارضایتی‌های] مردمی و بعضاً آشوب‌های اهالی می‌گردید. خصوصاً جمع‌آوری مالیات یک وضع رقت‌آوری بود که همیشه با اذیت مردمان و خانه‌بردوشی آنها همراه بود. یکی از افسران روس، گالکین که سال ۱۸۹۰ از امارت بخارا دیدن کرده است، می‌نویسد که ساکنان بخارای شرقی (نسبت به غربی) رعیت مطیع و فرمانبردار امیر نیستند و راهبر کار آزموده و مردمی می‌تواند، نیروهای ناراضی را بسیج کند و برای حکومت هر لحظه درد سر ایجاد نماید (۱۹).

شکی نیست که در قرن مورد نظر ما در حصار، ده‌ها اعتراض‌های مردمی بروز کرده، اما بنا بر نبودن برنامه‌ی هدفمند و عمل و رهبری سالم، با شکست مواجه گردیده‌اند. همچنین نباید فراموش ساخت که تاریخ را بیشتر در دربار می‌نوشتند و پیرامون این‌گونه حوادث خاموشی اختیار می‌کردند و اگر ذکری هم در خصوص آشوب‌های مردمی صورت گیرد، عاملان آن را در ردیف اشخاص جانی و دزد و فاسدان فی الارض قرار می‌دادند.

سال ۱۸۸۶ بافندگان قرتاغ دست به شورش زدند و در این تظاهرات بیش از هزار نفر اشتراک کردند. بافندگان طلب می‌کردند که حقوق و شرایط کاری آنها بهتر گردانیده شود. این تظاهرات بی‌اثر نماند و پس از دخالت آستانه قل و مأموران او کارفرمایان مجبور شدند که کم هم باشد [به صورت اندک هم که شده باشد]، حقوق کارمندان را بالا بردارند. در سال ۱۸۸۸، ساکنان رامیت در جواب به اقدام امیر عبدالاحد بنا بر زیاد کردن مقدار

مالیات دست به آشوب زدند. از احتمال دور نیست که قیام واسع در بلجوان به این حرکت تکان داده باشد.

همین طور وضع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حصار قرن ۱۹ را بررسی کرده، می توان به نتیجه‌ای رسید که جنگ های خانوادگی امیران و ارارود اوضاع منطقه را ناآرام ساخته، زمینه‌های اشغال سریع آن را از جانب ارتش روس فراهم آورد. اما آمدن روس ها، بر خلاف آنچه که تا کنون در کتب تاریخی ما نوشته‌اند، هیچ دردی را درمان نبخشید و ستم را دوجانبه ساخت. حاکمان حصار پس از اشغال روس ها نیز بیشتر در فکر ثروت‌اندوزی و غارت رعیت بودند، از این رو با تغییر یافتن آن‌ها احوال مردمان باز هم وزینتر [سنگین‌تر، صعب‌تر] می گشت. چون «ستم نامه‌ی عزل شاهان بود»، با وارد شدن جهان به قرن ۲۰، بخارا و حصار شادمان نیز از این موج بیرون نماندند و طوفان روزگار این دفعه چنان وزید که از قدم آن بساط حکومت امیران و بیک ها برای همیشه برچیده شد و دنیای کهن «زیر و زبر شد»، ولی خون‌بهای قربانیان دو صد ساله‌ی منغیت را باز هم مردمان رنج‌دیده و بی‌حمایت پرداختند.

امیر آخرین [آخرین امیر]، عالم خان پس از سقوط بخارا به دست بلشویکان به حصار آمده، پس از چند روز آرامش، به افغانستان پناهنده شد و جان خود را رهانیده، جان و ناموس میلیون‌ها نفر را به اختیار بلشویک ها سپارید. این بود سر انجام حکومت خودکامه‌ی امیران منغیت و عاملان رشوه‌ستان آن در مضافات که با خوش آمد و تملق مشتی گداطیع خود را سایه‌ی خدا و خلاصه‌ی آفرینش می دانستند.

بی نوشت:

1. Абдулазим Самӣ. История мангитских государей. Пер., предисл. и примеч. Л.М. Епифановой. –М., 1962.
2. Мухаммад Ҳақимхон. Мунтахаб-ат-таворих. Ба чоп хозиркунанда, муаллифи муқаддима, таълиқоту феҳристҳо Мухторов А. –Душанбе, 1982, Китоби 1. – С.238.
3. Ғафуров Б.Ғ. Тоҷикон. Таърихи қадимтарин, қадим, асрҳои миёна ва давраи нав. –Душанбе, 2008. –С.577-578.
4. Мухтаров А. Ҳисор. Очерки таърихӣ (охири асри XV-аввали асри XX). –Душанбе, 1995. –С.119.
5. Ғафуров Б.Ғ. Тоҷикон. –С.582-583.
6. Мухтаров А. Ҳисор. Очерки таърихӣ (охири асри XV-аввали асри XX).–С.122.
7. Ҳамон чо. –С.122.
8. Ғоибов Ғ. Таърихи Хатлон аз оғоз то имрӯз. -Душанбе, -С.475-477
9. Музаффар Азизӣ. Мухтасари таърихи Хатлон. –Кӯлоб, 1992. –С.87
10. Ғафуров Б.Ғ. Тоҷикон. –С. 636.
11. Мухтаров А. Ҳисор. Очерки таърихӣ (охири асри XV-аввали асри XX).–С.128-129
12. Ҳамроев М.Очерки таърихи беғии Ҳисор дар охири асри XIX ва аввали XX. –Сталинобод, 1959. – С.29.
13. Ғафуров Б.Ғ. Тоҷикон. –С.639.
14. Липский В.Н. Горная Бухара. Ч.1. Гиссарская экспедиция. Санкт-Петербург, 1902. –С. 110
15. Ҳамроев М.Очерки таърихи беғии Ҳисор дар охири асри XIX ва аввали XX. –С. 30.
16. Ҳамон чо. –С. 72.
17. Ҳамон чо. –С.36
18. Ершов Н.Н. Каратаг и его ремесла. –Душанбе, 1984.
19. Ҳамроев М.Очерки таърихи беғии Ҳисор дар охири асри XIX ва аввали XX. –С. 82.